



عَلَيْكُمْ مَعَ الْحَمْدِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَالرَّبُّ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

شاخصه‌های نفوذ از نگاه نهج البلاغه

حسین فلاح زاده ابرقویی

تا این که یکی گفت:
باید از راه دین وارد شد!

برق شادی از چشمان سرخ ابلیس مشاهده شد؛ خنده‌ای از ته دل کرد
و گفت:
همین است...

باری! در حکومت دینی کارگرترین حيله‌ها برای نفوذ، ورود از طریق
دین است. گاه دشمن دایه‌ای مهربان‌تر از مادر شده، به پادمان می‌آورد
که مسلمانیم و بر دین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، چونان معاویه که در
نامه‌ای «مبعوث شدن محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را از جانب حق» را به
امیرالمؤمنین علیه‌السلام یادآور می‌شود؛ گویا می‌خواهد مولا را «از آن چه
خدایوند به امام مرحمت فرموده با خبر کند، و از نعمت وجود پیامبرش
که خدایوند به امام عطا فرموده، آگاه سازد؛ همچون کسی که خرما را
به سوی هجر (منطقه پرخرمای بحرین) ببرد، یا شاگردی که بخواهد به
استاد تیراندازش تعلیم تیراندازی دهد.» یا آن که به خود جرأت داده امام
را به عمل به قرآن دعوت می‌کند؛ چیزی که امام را به شگفت آورده
می‌نویسد: «تو ما را به حکم قرآن خواندی در حالی که خودت اهل قرآن
نیستی و ما هم جواب تو را ندادیم؛ بل حکم قرآن را پذیرفتیم!»^۱
شیطان و دشمنی که تیرش در فریب‌دادن امام به سنگ می‌خورد، چه

پتروس فداکار را که بادتان هست؛ همان کودک که در شب سرد زمستانی
وقتی ترک سد را دید، انگشت خود را در سوراخ آن کرده، راه نفوذ آب را
گرفت و شهر را از سیلاب نجات داد. راستی اگر این سوراخ‌ها و به عبارت
دیگر، این «منفذهای نفوذ» بیش‌تر بودند، پتروس چه کاری می‌توانست
بکند؟ اگر فاصله سوراخ‌ها یا ترک‌های سد از هم دور بود، چه اتفاقی
می‌افتاد؟ اگر از برخی منفضها اطلاع نمی‌یافت چه؟...

بله! بایستی منافذ را به خوبی شناخت و برایشان چاره‌ای اندیشید؛ شرایط
امروز کشور ما بی‌شبهت به دوران امیرالمؤمنین نیست؛ باید از امام پرسید
راه‌های نفوذ کدامند؟ همان‌گونه که راه بستن «منفضها» را باید از ایشان
پرسید. آن چه در ذیل می‌آید فهرست برخی از «راه‌های نفوذ دشمن»
است که از نهج‌البلاغه برداشت شده است.

۱. نفوذ از راه دین

شیاطین که از قیافه درهم پدرشان ابلیس در شگفت بودند، پرسیدند:
پدر! آیا واقعا هیچ راهی برای از راه به در کردن این عابد وجود ندارد؟
چه عرض کنم؟! هر راهی را امتحان کرده‌ام، او محکم‌تر از این
حرف‌هاست!

هر کس پیشنهادی می‌داد و پدر بی‌تامل می‌گفت:
نه! کارگر نیست.





**بر جوامع اسلامی است که مناط
برتری را اطاعت از خدا و رسول و ولی
قرار دهند، نه نزدیکی و قرابت با بزرگان؛
هر چند از خویشان نزدیک پیامبر باشد!
چرا که «دوست محمد (ص) کسی است
که خدا را اطاعت کند هر چند پیوندش با
رسول خدا صلی الله علیه و آله دور باشد،
و دشمن محمد (ص) کسی است که خدا
را نافرمانی نماید هر چند قرابتش به آن
حضرت نزدیک باشد»**

۴. فقر

آن چه شیران را روبه مزاج سازد، آن چه به جان ایمان داده، کفر را در دل مستقر می‌سازد، آن چه «زیرک را از آوردن برهان گنگ می‌کند»، و آن چه «آدمی را در دیارش غریب خواهد کرد»، فقر و تهیدستی است.^۴ دشمنی که به حال مردمان فقیر آگاه است، با شل کردن سر کیسه سکه‌ها، آرام‌آرام از بین فقرای امت، سپاهی در درون آن جامعه برای خود می‌سازد. برای بستن چنین منفذی، بر مردم است که زکات خود را به اندازه و به‌موقع بپردازند و بر حکومت است که زکوات را جمع‌آوری و به مصرف نیازمندان رسانده، دست هر خائنی که قصد اختلال در آن داشته باشد را قطع کند؛ چونان امام که برای مأمور جمع‌آوری زکات بخش‌نامه کرد: «تو را در این زکات سهمی ثابت و حقی معلوم است. تو را در این مال شریکانی است از مستمندان و ناتوانانی بی‌نوا؛ ما حق تو را به طور کامل می‌پردازیم و تو هم باید حق آنان را تمام و کمال به آنان برسانی، که اگر این کار را انجام ندهی در قیامت بیش‌ترین دشمن را خواهی داشت؛ بدا به حال کسی که فقرا، مساکین، سائلان، محرومان از حق، ورشکستگان و از راه ماندگان در پیشگاه خداوند، شاکي و دشمن او باشند.»^۵

۵. تغییر رهبر

در هر جامعه، وقتی حاکم از دنیا برود و یا به هر علت حاکم از رهبری کنار رود، اوضاع آن کشور تا مدتی مستعد نفوذ است؛ به هر روی، تا حاکم جدید امور را به دست گیرد، تا بزرگان نظام و قوای لشکری و کشوری، و تا مردم و مسؤولین با او همراه گردند مدت زمانی خواهد گذشت؛ این مدت هر چند کوتاه باشد دشمن برای نفوذ وارد شده، نقشه‌های شیطانی‌اش را پیاده می‌کند. از این بدتر، زمانی است که تعیین جانشین قدری طول بکشد و بدتر از این، آن زمان است که مدعیان جانشینی به جان هم افتند یا عده‌ای از قبل درصدد توطئه برای جانشینی باشند. در این زمینه مثال بسیار است، بگذار از امام علیه‌السلام بپرسیم؛ «چون رسول خدا از جهان درگذشت، پس از او مسلمانان در رابطه با خلافت به نزاع برخاستند. به خدا قسم در قلمب نمی‌افتاد و بر خاطر نمی‌گذشت که عرب پس از پیامبر صلی الله علیه و آله خلافت را از خاندانش بیرون برند، یا آن را بعد از او از من دور دارند.»^۶

۶. حکومت ناهلان

وجود یک مسؤول کوچک نفوذی، تَرَک کوچکی است که بر دیواره

راحت سوار بر ساده لوحی یاران امام می‌گردد؛ گاه با ظاهر «قرآن» به قصد فریب می‌آید، چون آن زمان که پسر عاص که قرآن‌های صامت را بر سر نیزه‌ها علم کرد و یاران امام را به گونه‌ای فریب داد که یکصدا فریاد کشیدند:

«اینان برادران ما و اهل دعوت اسلامی ما هستند؛ اینان رو به قرآن کرده خواهان آرامشند، رأی ما این است که خواسته آنان را قبول کنیم و از این مضیقه نجاتشان دهیم»

و هر چه قرآن ناطق فریاد کشید که «ظاهر این برنامه ایمان و باطنش عداوت با خداست؛ ابتدایش رحمت و نهایتش ندامت است. پس بر موقعیت خویش پا برجا باشید و راهتان را ادامه دهید. برای جنگ، دندان به هم بفشارید و توجهی به فریاد فریادکننده نکنید.» گوشه بدهکار کلام امیر نبود.^۳

باری! دشمنان دین خدا «در زیر لباس دین»، با «تأویل قرآن»^۷ «به سمت دنیا دویدند»^۸ و از سینه آن به قدر امکان «دوشیدند»^۹ و نوشیدند؛ گویی که این، راه شاهراه نفوذ است!

۲. تفرقه

حتی اگر قرآن هم نمی‌گفت «وَلَا تَفَرَّقُوا» عقل هر عاقلی حکم می‌کند که وحدت، رمز پیروزی و نتیجه تفرق، شکست است. دشمن زیرک، می‌داند که باید در سپاه خود وحدت بیافریند و همگان را همصدا با خود کند. آن گونه که قریش در جنگ با امام همدست شدند چنان که پیش از او در جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله همدست بودند،^{۱۰} هر چند، جمعیت بسیار در پیرامون امیرالمؤمنین باعث عزت امام نمی‌شد، و تفرق یاران از اطرافش موجب وحشتش نبود. چنین نبود که حتی اگر مردم او را رها کنند به زاری و فروتنی افتد، یا از روی سستی تن به ستم دهد، یا زمام امرش را به دست کشاننده‌ای بسپارد، یا پشت زندگی‌اش را برای سواری این و آن خم کند.^{۱۱}

اما امام که نه از اهمیت وحدت غفلت دارد، نه نسبت به اختلاف‌افکن‌ها غافل است،^{۱۲} محکم در میدان آمده، می‌گوید: «از این پس اگر کارهای تباها کنند و آرای احمقانه و امور انحراف‌دهنده، شما را به دشمنی و مخالفت با من وادار، هان! این منم که اسبان سواری را آماده نموده، و شتران را مجهز کرده، آماده جنگم و اگر مرا به آمدن نزد خود ناچار کنید با شما چنان جنگی کنم که جنگ جمل در برابرش مانند لیسیدن ظرف غذا باشد!»^{۱۳}

۳. آقازاده‌ها

هر چند زبینه بزرگان آن است که فرزندانیشان چون خود بسازند و آینده‌سازی در قواره خود یا حتی بالاتر از خود، اما گاه، بزرگان که از سر وظیفه بیش‌تر به امور مردم پرداخته‌اند، از امور اهل خانه غافل می‌شوند و از این رهگذر، منفذی بزرگ برای ورود شیاطین فراهم می‌سازند. در نتیجه شرایط آماده می‌شود تا زیر سایه پدر از پسر سواری بگیرند و به امور شوم خود بپردازند؛ تاریخ بسیار سراغ دارد بزرگانی چون زبیر را که به خاطر فرزند شوم خود، «عاقبت به شر» گشته از صراط مستقیم جدا شدند.^{۱۴} بر جوامع اسلامی است که مناط برتری را اطاعت از خدا و رسول و ولی قرار دهند، نه نزدیکی و قرابت با بزرگان؛ هر چند از خویشان نزدیک پیامبر باشد؛ چرا که «دوست محمد (ص) کسی است که خدا را اطاعت کند هر چند پیوندش با رسول خدا صلی الله علیه و آله دور باشد، و دشمن محمد (ص) کسی است که خدا را نافرمانی نماید هر چند قرابتش به آن حضرت نزدیک باشد»^{۱۵}



که بگویند:

«نه حق را بر خویش مشتبه کرده و نه کسی بر من مشتبه نموده. به خدا قسم حوضی از جنگ بر ایشان پر بسازم که آبکش آن جز خودم نباشد، افتادگان در آن بیرون نیایند و فراریان به آن بازنگردند».

وقتی «افاق حقیقت را ابر سیاه گرفته، راه مستقیم دگرگون و ناشناخته می‌شود»^{۱۳} باید ساده‌دلان را به حیلت دشمن آگاه ساخت و بدیشان بصیرت داد که مردم! «از بی‌پدرانی که آب تیره طبعشان را با آب صافی قلبتان نوشیدید و بیماری روانشان را با سلامت روح خود آمیختید و باطلشان را در حق خود داخل کردید پیروی نکنید، آنان پایه گناهانند و ملازم نافرمانی‌ها. شیطان، اینان را حیوان بارکش گمراه و سپاه خود قرار داده که به سبب آنان بر مردم حمله می‌برد، با زبان آنان سخن می‌گوید، تا عقلتان را بلزد و در دیدگانتان درآید و در گوشتان بدمد. او شما را هدف تیرش، و مایه پایمال شدن گام‌هایش، و ابزار دست خویش قرار داده است.»^{۱۴} البته حساب مغیره بن شعبه جداست که «از دین چیزی نگرفته مگر آن‌چه که او را به دنیا نزدیک کند و عمدا خود را به شبهه‌ها در انداخته تا آن‌ها را عذرخواه خطاهای خود قرار دهد»^{۱۵} و امثال معاویه که شغلی جز این کار ندارد: «از اشتباه و حق و باطل را به هم آمیختن دوری کن، که فتنه دیرزمانی است که پرده‌هایش را بر چهره افکنده، و تاریکی‌اش دیده‌های بینا را نابینا ساخته.»^{۱۶} «جمعیت زیادی از مردم را هلاک نمودی، آنان را به گمراهی‌ات دروغی، و در موج دورویی خود انداختی، تاریکی‌ها آنان را پوشانده و شبهه‌ها آنان را به تلاطم افکنده، پس از راه حق منحرف شده، به گذشته جاهلی برگشتند، به حقیقت پشت کردند و تکیه بر حسب و نسب نمودند»^{۱۷} معاویه‌ای که هم مریدان امام را می‌فریبد هم مردمان خودش را! «بدانید معاویه دست‌های از گمراهان منحرف را به دنبال خود آورده است که حقیقت را از آنان پنهان کرده، تا آن‌جا که این بی‌خبران گلوهای خود را آماج تیر مرگ نموده‌اند!»^{۱۸} پربویی و جسارت دشمنانی که حیانتشان در آن است که «حق را به باطل

سدی بزرگ نشسته و مقدمه نفوذ سیل به آبادی‌هاست. حال سمت آن مسؤل هر چه بالاتر باشد، ترک دیواره سد عمیق‌تر و شکننده‌تر خواهد بود؛ و لذا رهبران واقعی دنیای اسلام همواره برای بعد از خود نگرانند؛ نگران «از این که مبادا نظام به دست بی‌خردان و تبهکاران افتد و مال خدا را در بین خود دست به دست کنند، و بندگان خدا را به بردگی گرفته، با شایستگی به جنگ برخیزند و فاسقان را همدست خود کنند»^{۱۹} چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را هم نگران کرده بود؛ همان‌طور که امیرالمومنین را به شگفتی واداشته بود؛ «چیزی مرا شگفت‌زده نکرد مگر شتافتن مردم به جانب فلان که با او بیعت می‌کردند. از مداخله در کار دست نگاه داشتیم تا آن که مشاهده نمودم گروهی از اسلام بازگشته، و مردم را به نابود کردن دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت می‌کنند.»^{۲۰} و لذا امام علیه‌السلام از آن که پس از او حکومت مسلمین به معاویه برسد به خدا پناه می‌برد!^{۲۱} و به راستی که امام حق داشت نگران باشد؛ چراکه معاویه‌ای که در حیات امام هم چشم طمع به رهبری داشت و حتی برای آن که شایستگی امام را زیر سؤال برده، فضائل ساختگی دیگران را به رخ می‌کشید؛... «تصور کردی برترین مردم در اسلام فلان و فلان هستند، چیزی را متذکر شده‌ای که اگر صحیح باشد به تو ربطی ندارد، و اگر نادرست باشد صدمه‌ای برای تو در آن نیست. تو را با بالاترین و پست‌تر، و رئیس و مرئوس چه کار؟ ... گمان کردی که من بر تمام خلفا رشک برده‌ام و بر آنان طغیان نموده‌ام. اگر این است جنایتی بر تو نشده تا از تو پوزش بطلبم. اگر هم بوده گناه این ننگ دامن تو را نمی‌گیرد.»^{۲۲}

۷. شبهه افکنی

دشمن آگاه که به خوبی می‌داند آن‌چه در بازار خریدار دارد حق است و بس؛ باطل محض عرضه نکرده، عرض خود نمی‌برد و زحمت ما نمی‌دارد؛ آری! در بین حق‌ها اندکی باطل ناپیدا، پنهان می‌کند تا نگاهی به کالای مشابهش افتد و فضا را شبهه‌ناک سازد؛ بله «شبهه را شبهه گویند از آن روی که شبیه حق است.»^{۲۳} باری؛ همگان این استعداد ندارند

جریان حکمیت، مصداقی مناسب و البته تلخ است که یاران امام، ایشان را مجبور به مذاکره و پذیرش حکمیت کرده، حتی به امام اجازه ندادند مذاکره‌کننده را خود تعیین کند و در نتیجه راه نفوذ و تسلط دشمن را هموار کردند تا آن‌جا که امام بر سر یارانش فریاد کشید: «بدانید که شامیان برای خود در حکمیت، نزدیک‌ترین فرد را به آن چه دوست داشتند انتخاب کردند، و شما نزدیک‌ترین کس را به آن چه راضی نبودید برگزیدید...»





می‌آمیزند»^{۲۸} تا بدان جاست که حتی حاضر هستند خانواده پیغمبر را داخل در معرکه ساخته، فضا را به غایت شبهه‌آلود سازند و ماهی خود را صید کنند؛^{۲۹}

۸. تخریب وجهه رهبری

قوام یک نظام به رهبر و امیر آن است و امیر، آن زمان بر دیده مردمان است که مردم به او اعتماد داشته باشند و او محبوب مردم. تا زمانی که رابطه طرفینی بین امام و مامومین وجود داشته باشد، برهم زدن حاکمیت، توسط دشمن میسر نیست. در چنین شرایطی تنها راه برای نفوذ، تخریب رهبر و جایگاه آن است. گاه عمروبن عاص‌ها امام را به شوخ‌طبعی و بازیگری متهم می‌کنند؛ «مرا از پسر زانیه تعجب است، که به مردم شام وانمود می‌کند که در من شوخ‌طبعی است و انسانی بازیگرم، شوخی می‌کنم و در بازی کردن کوشایم.»^{۳۰} و معاویه‌ها که با ناسزاگویی بر وجهه امام خدشه می‌زنند «و شما را به ناسزاگفتن به من و بی‌زاری از من فرمان می‌دهد.»^{۳۱} یا قتل عثمان را به گردن امام می‌اندازند،^{۳۲} یا برخی چون اشعث بن قیس که به خود جرأت می‌دهند تا در میانه منبر امام فریاد اعتراض بلند کرده، فضا را مسموم سازند.^{۳۳} و یا برخی که دانسته یا نادانسته در مورد او به افراط و تفریط دچار می‌شوند؛ «و نفر در رابطه با من هلاک می‌شوند: عاشق غلوکننده و دشمن متجاوز از حد.»^{۳۴}

۹. دوری از علما

داروی جهل، علم است و در فتنه‌ها باید به علما پناه برد و گر نه، دوری از علما خود منفذی برای نفوذ دشمن است؛ پس، «از عالم ربانی خود بشنوید، دل‌های خود را نزد او حاضر کنید و اگر بر شما فریاد زد بیدار شوید.»^{۳۵} «عالم ربانی حقایق را همچون شکافتن مهره برای شما شکافت، و حقیقت را همچون کندن پوست درخت برای یافتن صمغ پوست کند. به وقت برپاشدن بیریق گمراهی، باطل در محل خود جای گیرد و جهالت بر مرکب‌هایش سوار گشته، گروه ستمگر بزرگ و فراوان گردد و دعوت کننده به حق کم شود.»^{۳۶}

۱۰. رسانه

رسانه اگر خائن گردد، پایگاه دشمن خواهد بود و منفذی باز برای تسلط دشمن بر افکار عمومی. اگر بخواهیم تنها یک ویژگی را برای رسانه ذکر کنیم قطعاً آن ویژگی صداقت خواهد بود؛ پس «خبرگزار باید به مردمش راست بگوید، و پراکندگی کار و افکار خود را جمع نموده، ذهنش را آماده سازد.»^{۳۷}

۱۱. شعار انحرافی

یک شعار گاه جمعیتی را به سوی سعادت سوق می‌دهد و گاه به سرای شقاوت، باید مواظب بود؛ فرصت نفوذ به دشمن نداد؛ آن چنان که امام بر سر برج بن مسهر طایی که شعار «لا حکم الا لله» را سر می‌داد فریاد کشید: «ساکت باش، خدا رویت را سیاه کند ای بی‌دندان! به خدا قسم حق آشکار شد در حالی که تو بی‌مقدار بودی و صدایت آهسته، تا آن که باطل عربده کشید و آن گاه چون شاخ بز بر به سرعت ظاهر شدی!»^{۳۸}

۱۲. نزدیکان حاکم

مروان بن حکم روز جمل اسیر شد، برای نجاتش از امام حسن و امام حسین در نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام شفاعت خواهی کرد، ایشان نیز شفاعت کردند و امیرالمؤمنین او را آزاد فرمود. اما وقتی آن دو برای بیعت مروان از حضرت اجازه خواستند، امام فرمود: «مگر بعد از قتل عثمان با من بیعت نکردی؟ مرا به بیعت او نیاز نیست، دستش دست یهودی خائن است، اگر با دستش با من بیعت کند با نشیمنگاهش آن را می‌شکند.»^{۳۹}

البته نزدیکان امام همیشه چون امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام نیستند که در برابر نهی امام تسلیم محض باشند؛ گاه چون خانواده پیامبر است که به تحریک طلحه و زبیر، در دل شکاک یاران امام نفوذ کرده، آتش جنگ جمل را به پا می‌دارد...

۱۳. مذاکره بدون رضایت امام

اگر مذاکره بین دو سپاه به معنای دادوستد و دادن و گرفتن امتیاز باشد، و این تنها راه باقی‌مانده برای حیات جامعه اسلامی باشد، اجازه و اذن و رضایت امام، ضرورت دارد. جریان حکمیت، مصداقی مناسب و البته تلخ است که یاران امام، ایشان را مجبور به مذاکره و پذیرش حکمیت کرده، حتی به امام اجازه ندادند مذاکره‌کننده را خود تعیین کند و در نتیجه راه نفوذ و تسلط دشمن را هموار کردند تا آن‌جا که امام بر سر یارانش فریاد کشید: «بدانید که شامیان برای خود در حکمیت، نزدیک‌ترین فرد را به آن چه دوست داشتند انتخاب کردند، و شما نزدیک‌ترین کس را به آن چه راضی نبودید برگزیدید. سر و کار شما با عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) است که دیروز می‌گفت: کارزار فتنه است، چله‌های کمان را قطع کرده، شمشیرها را در نیام برید. اگر در این گفتار راستگوست پس خطا کرد که به اختیار خود در میدان جنگ شرکت کرد، و اگر دروغگوست متهم به کوردلی است. عمروبن عاص را با مشت محکم ابن عباس فرو کوبید، و از مهلت ایام بهره برده، بلاد دوردست اسلام را در دست خود بگیرد!»^{۴۰}

۱۴. از دست دادن کرسی ریاست

دقت امیرالمؤمنین ستودنی است؛ آن‌گاه که امارت مصر را از محمد بن ابی بکر ستاند و مالک اشتر را جایگزین او کرد. امام که خوف آن دارد شیطان از راه دل شکسته محمد نفوذ کرده، بر او مسلط گشته، از صراط مستقیم دورش سازد در نامه‌ای چنین از او دلجویی می‌کند: «خبر دلنگی‌ات از این‌که اشتر را به منطقه حکمرانی‌ات فرستادم به من رسید. این کار من نه به خاطر این بود که تو را کاهل و سست می‌دانستم، و نه بدان علت که می‌خواستم کوشش زیادتری از خود نشان دهی. اگر آن‌چه در اختیار تو بود را از تو گرفتم، تو را حاکم منطقه‌ای قرار می‌دهم که زحمتش برایت آسان‌تر، و حکومتش برای تو خوشایندتر باشد.»^{۴۱}

۱۵. جنگ

از بارزترین مصادیق نفوذ دشمن، جنگ مسلحانه است. اما از آن‌جا که جنگ تبعات بسیار سنگینی دارد که به قدر امکان، نباید اجازه وقوع آن را داد، امام علیه‌السلام، پس از اصرار فراوان دوستانش برای آغاز جنگ فرمود: «اما این سخن شما که گفتید «آیا این همه درنگ از نبرد برای ناگوار بودن مرگ است؟» باید بگویم: به خدا قسم یاکی ندارم که من بر مرگ وارد شوم یا مرگ به سوی من آید! و اما راجع به این کلام شما که «تأخیر تو در نبرد به جهت تردید نسبت به شامیان است»، خواهم گفت: به خدا سوگند یک روز جنگ را به تأخیر نینداختم جز به این طمع که گروهی از این مردم به من ملحق شوند و به وسیله من هدایت یابند و با آن دید ضعیفی که دارند، از نورم بهره‌مند گردند. این تأخیر با این نظری که دارم برایم از این‌که گمراهان را با شمشیر درو کنم محبوب‌تر است هر چند که کیفر گناهانشان به گردن خودشان است.»^{۴۲} بلکه گاهی چاره‌ای جز جنگ نیست؛ «زیر و روی حکومت را اندیشه کردم به صورتی که خواب را از چشمانم گرفت، راه چاره‌ای جز جنگ با دشمنان یا انکار آن‌چه که محمد صلی الله علیه و آله آورده نیافتیم، پس تحمل جنگ برایم آسان‌تر از تحمل کفر الهی، و مشقت‌های این دنیا برایم سهل‌تر از مشقت‌های آخرت بود.»^{۴۳}



عَلَى مَعَ الْجَوْنِ الْحَمِيمِ

۱۶. زنان

زن به خاطر ویژگی‌های خاص خود، همواره به عنوان ابزاری در دست دشمنان بوده تا از آن برای تحریک سپاه مقابل و در نتیجه نفوذ در آن استفاده کنند. امام با علم به این موضوع، قبل از جنگ صفین یارانش را چنین تذکر می‌دهد: «و زنان را با آزدن به هیجان نیاورید گرچه متعرض آبروی شما شوند، یا به بزرگانتان ناسزا گویند؛ زیرا توان و جان و عقلشان ضعیف است.»^{۴۴}

۱۷. دنیاطلبی

دنیاطلبی است که گاه، زیرکی چون عمرو بن عاص را وا می‌دارد که «دینش را تابع دنیای کسی کند که گمراهی‌اش معلوم و پرده حیایش دریده شده، در مجلس خود، از شخص بزرگوار بد می‌گوید، و عاقل را با آمیزش خود نادان می‌نماید. قدم به جای قدمش بگذارد و بخشش او را درخواست نماید، همچون سگی که به دنبال شیر رود که به پناه چنگال او رود، و انتظار کشد که اضافه صیدش را به سوی او اندازد. از این رو دنیا و آخرتش را به باد می‌دهد، در صورتی که اگر به دامن حق می‌آویخت آن چه را می‌خواست در می‌یافت.»^{۴۵}

و مردمی که با روی آوردن به دنیاطلبی خود زمینه‌ساز حضور دشمن شده‌اند و راه را بر منافذی دیگر باز کرده‌اند، باید به چنین عتابی سرزنش شوند: «اف بر شما! که از توبیختن به تنگ آمده‌ام. آیا در عوض حیات دائمی به زندگی دنیا راضی شده‌اید و به جای عزت به ذلت دل خوش کرده‌اید؟ چون شما را به جهاد دعوت می‌کنم دیدگانتان به گردش می‌افتد گویی به سختی جان کندن دچار شده، در بیهوشی غفلت فرو رفته‌اید، به طوری که راه گفت و شنودتان با من بسته می‌شود و در پاسخ من دچار سرگردانی می‌شوید؛ گویی دلتان گرفتار اختلال شده و عقلتان از کار افتاده است. هیچ گاه برای من مردم مطمئنی نیستید، و پشتوانه قابل توجهی نمی‌باشید، باران توانمندی نیستید که به شما نیاز افتد. شما مانند شتران بی‌ساربان‌ی هستید که چون از طرفی جمعشان کنند از طرف

دیگر پراکنده شوند! به خدا قسم برای شعله‌ور ساختن آتش جنگ بد مردمی هستید، فریب می‌خورید و چاره فریب نمی‌نمایید، شهرهایتان به تصرف دشمن می‌رود به خشم نمی‌آیید! دیده دشمن بیدار است و شما در بی‌خبری هستید! سوگند به حق! کسی که زمینه سلطه دشمن را بر خود فراهم کند تا دشمن گوشتش را بخورد و استخوانش را بشکند و پوستش را بکند، عجز و بی‌غیرتیش بزرگ و دلش که در قفسه سینه‌اش جای دارد ناتوان و ضعیف است.»^{۴۵}

۱۸. جهالت و خواب غفلت

اما به نظر می‌رسد شاهراه نفوذ شیاطین و دشمنان، جهل و غفلت و خواب مردم و مسؤولان است؛ چراکه بنا نیست وقتی ما خواب هستیم دشمن هم بخواهد!^{۴۶}

مردمی که «دل‌هایشان بسته، و گوش‌هایشان کر، و دیدگانشان کور است» رام‌ترین مرکب برای حیل‌های عمرو بن عاص و سیاست‌های معاویه‌اند؛ چنین جاهلانی شمشیر بر امام خویش می‌کشند و او را بر حکمیت مجبور می‌کنند.^{۴۸}

در صورتی که فرمانده در ایام جنگ هم فرمان داده بود که باید «خوابتان اندک باشد یا همانند مضمضه آب در دهان!»^{۴۹}

پی‌نوشت‌ها

۱. أَمَا بَعْدُ فَقَدْ أَنَابِي كِتَابِكَ تَذَكُّرُ فِيهِ اضْطِفَاءُ اللَّهِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِدِينِهِ وَتَأْيِيدُهُ إِثَاءَ لِمَنْ أُيِّدَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ. (نامه ۲۸)
۲. وَقَدْ دَعَوْتَنَا إِلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ لَسْنَا مِنْ أَهْلِهِ وَ لَسْنَا بِإِيَّاكَ أَجْبِنَا وَ لَكِنَّا أَجْبِنَا الْقُرْآنَ فِي حُكْمِهِ. (نامه ۴۸)
۳. أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمُضَاحِفَ جِيلَةً وَ غَيْلَةً وَ مَكْرَأً وَ حَدِيْعَةً إِخْوَانَنَا وَ أَهْلَ دَعْوَتِنَا اسْتَقَالُونَا وَ اسْتَزَاحُوا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَالْإِيَّ الْقُبُولِ مِنْهُمْ وَ التَّنْفِيْسِ عَنْهُمْ فَقُلْتُ لَكُمْ هَذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ وَ بَاطِنُهُ عُدْوَانٌ وَ أَوْلُهُ رَحْمَةٌ وَ آخِرُهُ نَدَامَةٌ فَاقْبِعُوا عَلَيَّ سَابِكُمْ وَ الرَّمُوا

یک شعار گاه جمعیتی را به سوی سعادت سوق می‌دهد و گاه به سرای شقاوت. باید مواظب بود؛ فرصت نفوذ به دشمن نداد؛ آن چنان که امام بر سر برج بن مسهر طایبی که شعار «لا حکم الا لله» را سر می‌داد فریاد کشید: «ساکت باش، خدا رویت را سیاه کند ای بی‌دندان! به خدا قسم حق آشکار شد در حالی که تو بی‌مقدار بودی و صدایت آهسته، تا آن که باطل عربده کشید و آن گاه چون شاخ بز نر به سرعت ظاهر شدی!»



طَرِيقَتِكُمْ وَعَسَوْا عَلَى الْجِهَادِ بِنَوَاجِدِكُمْ وَ لَا تَلْتَفِتُوا إِلَى نَاعِقِي نَعَى. (خطبه ١٢٢)

٢٤. حَتَّى سَتَرَنِي عَنْكُمْ جَلْبَابُ الدِّينِ. (خطبه ٤)

٥. وَ قَدْ رَامَ أَقْوَامٌ أَمْرًا يُغَيِّرُ الْحَقَّ فَتَالُوا عَلَى اللَّهِ فَأَكْذَبْتُهُمْ. (نامه ٤٨)

٦. عَقَدْتُمْ عَلَى الدُّنْيَا بِنَاوِيلِ الْقُرْآنِ. (نامه ٥٥)

٧. وَ يَحْتَلِبُونَ الدُّنْيَا دَرَاهِمًا بِالَّذِينَ وَ يَشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِأَجْلِ الْآبِرَارِ الْمُتَّقِينَ. (نامه ٣٣)

٨. فَإِنَّهُمْ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى خُرْبِي كِإِجْمَاعِهِمْ عَلَى خُرْبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَبْلِي. (نامه ٣٦)

٩. لَا يَزِيدُنِي كَثْرَةُ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَ لَا تَفْرِقُهُمْ عَنِّي وَخَشَّةً وَ لَا تَحْسَبَنَّ ابْنَ أَبِيكَ وَ لَوْ أَسْلَمَهُ النَّاسُ مُتَضَرِّعًا مُتَخَشِّعًا وَ لَا مَقْرًا لِلضَّيِّمِ وَهِنًا وَ لَا سَلِسَ الرِّمَامِ لِلقَائِدِ وَ لَا وَطِيءَ الطَّيْرِ لِلرَّاكِبِ الْمُتَّقِعِدِ. (نامه ٣٦)

١٠. وَ قَدْ كَانَ مِنْ انْتِشَارِ خِلْيَتِكُمْ وَ شِقَاقِكُمْ مَا لَمْ تَعْبُوا عَنْهُ. (نامه ٢٩)

١١. فَإِنَّ خَلَطْتُ بِكُمْ الْأُمُورَ الْمُزْدِيَّةَ وَ سَفَهَةَ الْأَرَءَاءِ الْجَارِيَّةَ إِلَى مُنَادِيَّتِي وَ خِلَافِي فِيمَا أَنَا قَدْ قَرَّرْتُ جِيَادِي وَ رَحَلْتُ رِكَابِي وَ لَيْنَ الْجَأْتُمُونِي إِلَى الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لِأَوْقَعَنَّ بِكُمْ وَقَعَةً لَا يَكُونُ يَوْمَ الْحَمَلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَلْتَقِيَةً لِأَعِقَ. (نامه ٢٩)

١٢. مَا زَالَ الرَّبِيُّ رَجُلًا مَنًّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنُهُ الْمَشْمُومُ عَبْدُ اللَّهِ. (حکمت ٤٥٣)

١٣. إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِنَّ بَعْدَتَ لِحُمَمَتِهِ وَ إِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ إِنَّ قُرْبَتَ قُرَابَتِهِ. (حکمت ٩٤)

١٤. وَ الْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفُطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ وَ الْمُقِلُّ غَرِيبٌ فِي بِلَدَتِهِ. (حکمت ٣)

١٥. وَ إِنَّ لَكَ فِي هَذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا مَفْرُوضًا وَ حَقًّا مَعْلُومًا وَ سُرْكَاءَ أَهْلِ مَسْكَنَتِكَ وَ ضِعْفَاءَ ذَوِي قَافَةٍ وَ إِنَّا مُؤَفِّوُكَ حَقَّكَ فَوْقَهُمْ حَقُّوهُمْ وَ إِلَّا تَفَعَّلْ فَإِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ خُصُومًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُؤَسِّسِي لِمَنْ خَضَعَهُ عِنْدَ الْفَقْرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ السَّائِلِينَ وَ الْمَدْفُوعِينَ وَ الْغَارِمُونَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ. (نامه ٢٤)

١٦. فَلَمَّا مَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنَزَّعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَوَاللهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَ لَا يَخْطُرُ بِبَالِي أَنْ الْعَرَبُ تُرْجِعَ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَا أَنَّهُمْ مُنْخَرُوعَةٌ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ. (نامه ٦٢)

١٧. وَ لَكُنِّي سِوَى أَنْ يَلِيَّ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاءُهَا وَ فُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دَوْلًا وَ عِبَادَهُ حَوْلًا وَ الصَّالِحِينَ خِرَابًا وَ الْفَاسِقِينَ حُرْبًا. (نامه ٦٢)

١٨. فَمَا رَاعِنِي إِلَّا ابْتِهَالُ النَّاسِ عَلَى فَلَانٍ يُبَايِعُونَهُ فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَخِي قَدْ ذِينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (نامه ٦٢)

١٩. وَ خَاشَ إِلَيْهِ أَنْ يَلِيَّ لِلْمُسْلِمِينَ بَعْدِي. (نامه ٦٥)

٢٠. وَ زَعَمْتُ أَنْ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فَلَانٌ وَ فَلَانٌ فَذَكَرْتُ أَمْرًا إِنَّ تَمَّ اعْتَرَفَكَ كَلُهُ وَ أَنْ نَقَضَ لِمَ يَلْحَقُكَ تَلْمُهُ وَ مَا أَنْتَ وَ الْقَاضِلُ وَ الْمَفْضُولُ وَ السَّائِسُ وَ الْمَسُوسُ ... وَ زَعَمْتُ أَنِّي لِكُلِّ الْخَلْفَاءِ حَسَدَتْ وَ عَلَى كُلِّهِمْ بَغِيْتُ فَإِنْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَلَيْسَتْ الْجِنَايَةُ عَلَيْكَ فَيَكُونُ الْعُدْرُ الْبَيْتُ وَ تِلْكَ سُكَاءُ ظَاهِرٍ عَنْكَ عَارِهَا. (نامه ٢٨)

٢١. وَ إِنَّمَا سَمَّيْتُ الشُّبُهَةَ شُهْبَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ. (خطبه ٣٨)

٢٢. وَ ابْنُ الْأَفْطَحِ قَدْ أَغَامَثَ وَ الْمَحْجَّةُ قَدْ تَنَكَّرَتْ. (خطبه ٩٢)

٢٣. وَ لَا تَطْلُبُوا الْأَدْعِيَةَ الَّذِينَ شَرِّبْتُمْ بِصَفْوَتِكُمْ كَرَاهَةً وَ خَلَطْتُمْ بِصِحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ وَ أَدَخَلْتُمْ فِي حَقِّكَمُ بَاطِلَهُمْ وَ هُمُ أَسَاسُ الْمُسُوقِ وَ أَخْلَاسُ الْعُقُوقِ اتَّخَذْتُمْ إِيْلَيْسَ مَطْلَبًا ضَلَالًا وَ جُنْدًا بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النَّاسِ وَ تَرَاجِمَةٌ يَنْطَلِقُ عَلَى السَّبْتِهِمْ اسْتِزَاقًا لِقَوْلِكُمْ وَ دُخُولًا فِي عُيُونِكُمْ وَ نَقْضًا فِي أَسْمَاعِكُمْ فَجَعَلْتُمْ مَرْمَى نَبْلِهِ وَ مَوْطِئَ قَدَمِهِ وَ مَأْخِذَ يَدِهِ. (خطبه ١٩٢)

٢٤. فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَ عَلَى عَمْدٍ لَيْسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَادِرًا لِسَقَطَاتِهِ. (حکمت ٣٠٥)

٢٥. فَاحْذَرِ الشُّبُهَةَ وَ اسْتِجْمَالَهَا عَلَى لَيْسَتِهَا فَإِنَّ الْفِتْنَةَ طَالَمَا أَغْدَقَتْ جَلَابِيَّتَهَا وَ أَغْشَتِ الْأَبْصَارَ حَلْمَتِهَا. (نامه ٦٥)

٢٦. وَ أَرْدَيْتَ جِبَالًا مِنَ النَّاسِ كَثِيرًا خَدَعْتَهُمْ بِعَيْتِكَ وَ الْفَيْتَهُمْ فِي مَوْجِ بَحْرِكَ تَعَشَّاهُمْ الظُّلْمَاتِ وَ تَنَلَّطَمَ بِهِمُ الشُّبُهَاتِ فَجَارُوا عَنْ وَجْهِتِهِمْ وَ نَكَصُوا عَلَى أَعْقَابِهِمْ وَ تَوَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ وَ عَوَّلُوا عَلَى أَحْسَابِهِمْ. (نامه ٣٢)

٢٧. أَلَا وَ ابْنُ مَعَاوِيَةَ قَدْ لَمَمَ مِنَ الْفَوَارَةِ وَ عَمَسَ عَلَيْهِمُ الْعَجَبُ حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَيْمَةِ. (خطبه ٥١)

٢٨. الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ. (نامه ٣٣)

٢٩. ر. ك: خطبه ٢٢

٣٠. عَجِبًا لِابْنِ الْأَبْيَةِ يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنْ فِي دُعَابَةٍ وَ آسِي امْرُؤُ تَلْعَابَةٍ أَعَاقِسُ وَ أَمَارِسُ لَقَدْ قَالَ تَاطَلًا وَ نَطَقَ أَيْمًا. (خطبه ٨٤)

٣١. أَلَا وَ ابْنُهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسِنِّي وَ الْبِرَّةِ مِنِّي. (خطبه ٥٧)

٣٢. ر. ك: خطبه ٣٠ و ...

٣٣. ر. ك: خطبه ١٩.

٣٤. تَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ مُجِبِّ مُفْرَطًا وَ بَاهِتٍ مُفْتَرٍ - هَلْكَ فِي رَجُلَانِ مُجِبِّ غَالٍ وَ مُبْنِيضٍ قَالَ. (حکمت ١١٧ و ١٤٩)

٣٥. فَاسْتَمِعُوا مِنْ رَبِّيَّتِكُمْ وَ أَحْضِرُوهُ فَلَوْبِكُمْ وَ اسْتَبْقُوا إِنْ هَتَفَ بِكُمْ. (خطبه ١٠٨)

٣٦. فَلَقَدْ فَلَقَ لَكُمْ الْأَمْرَ فَلَقَى الْخَرْزَةَ وَ قَرَفَهُ قَرَفَ الصَّمْغَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَاخِذَهُ وَ رَكِبَ الْجَهْلُ مَرَائِكِبَهُ وَ عَظَمَتِ الطَّاعِيَةُ وَ قَلَّتِ الدَّاعِيَةُ وَ ضَالَّ الدُّهْرُ صَيْبَالِ السُّبْحِ الْعَقُورِ وَ هَدَرَ فَيْسِقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومٍ وَ تَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ. (خطبه ١٠٨)

٣٧. وَ لِيُضَلِّقَ رَأْدًا أَلَهُ وَ لِيُجَمِّعَ شَمْلَهُ وَ لِيُخَضِرَ ذَهَنَهُ. (خطبه ١٠٨)

٣٨. قَالَ لِبِرِّجِ بْنِ مَسْهَرِ الطَّائِيِ وَ قَدْ قَالَ لَهُ بَحِثْ بِسَمْعِهِ «لَا حَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، وَ كَانَ مِنْ الْخَوَارِجِ اسْكُنْتُ قَيْحَكَ اللَّهُ يَا أَمْرُؤُ فَوَاللهِ لَقَدْ ظَهَرَ الْحَقُّ فَكُنْتُ فِيهِ ضَيْبَالًا شَخْصُكَ حَقِيًّا صَوْتُكَ حَتَّى إِذَا تَعَرَّ الْبَاطِلُ تَحَمَّتْ نُجُومُ قَرْنِ الْمَاعِزِ. (خطبه ١٨٤)

٣٩. وَ مِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِمَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ بِالْبَصْرَةِ قَالُوا أَخَذَ مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ أَسِيرًا يَوْمَ الْجَمَلِ فَاسْتَشْفَعَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَلِمَاهُ فِيهِ فَخَلِي سَيْبِلَهُ فَقَالَ لَهُ يَبِيعُكَ يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْ لَمْ يَبِيعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ إِنْهَا كَفَّ يَهُودِيَّةً لَوْ بَايَعَنِي بِحَفْهِ لَعَدَرَ بِسَبْتِيهِ. (خطبه ٧٣)

٤٠. أَلَا وَ ابْنُ الْقُرُومِ اخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ أَقْرَبَ الْقُرُومِ مِمَّا تُحِبُّونَ وَ انْتَكَبُوا لِنَفْسِكُمْ أَقْرَبَ الْقُرُومِ مِمَّا تَكْرَهُونَ وَ إِنَّمَا عَهْدُكُمْ بَعْدَهُ بِنِ بَنِي قَيْسٍ بِالْأَمْسِ يَقُولُ إِنَّهَا فِتْنَةٌ فَفَقَطُّوْا أَوْتَارَكُمْ وَ شَيْبُوا سِيُوفَكُمْ. (خطبه ٢٣٨)

٤١. فَإِنْ كَانَ صَادِقًا فَقَدْ أَخْطَأَ بِمَسِيرِهِ غَيْرَ مُسْتَكْرَهٍ وَ إِنْ كَانَ كَاذِبًا فَقَدْ لَوَّمْتَهُ التَّهْمَةَ فَادْفَعُوا فِي صَدْرِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ بَعْدَ اللَّهِ بِنِ الْعَبَّاسِ وَ خَذَلُوا مَهْلَ الْإِيَّامِ وَ حُوَطُوا قَوَاصِي الْإِسْلَامِ. (خطبه ٢٣٨)

٤٢. فَقَدْ بَلَغَنِي مُؤْجِدَتُكَ مِنْ تَشْرِيحِ الْأَشْتَرِ إِلَى عَمَلِكَ وَ إِنِّي لَمْ أَفْعَلْ ذَلِكَ اسْتِبْطَاءً لَكَ فِي الْخَيْدِ وَ لَا إِذْ بَادَا لَكَ فِي الْجِدِّ وَ لَوْ نَزَعْتُ مَا تَحْتَ يَدِكَ مِنْ سُلْطَانِكَ لَوَلَيْتُكَ مَا هُوَ أَيْسَرُ عَلَيَّ مَثُونَةً وَ أَعْجَبُ إِلَيْكَ وَ لَا يَتَى. (نامه ٣٤)

٤٣. وَ قَدْ قَلْبْتُ هَذَا الْأَمْرَ نَطْلُهُ وَ ظَهَرَهُ حَتَّى مَعْنِي النَّوْمُ فَمَا وَجَدْتَنِي تَسْبِيحِي إِلَّا قِتَالَهُمْ أَوْ الْخُحُودَ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَانَتْ مُمَالِجَةً الْقِتَالِ أَهْوَى عَلَيَّ مِنْ مُعَالِجَةِ الْعِقَابِ وَ مَوْتَاتِ الدُّنْيَا أَهْوَى عَلَيَّ مِنْ مَوْتَاتِ الْآخِرَةِ. (خطبه ٥٤)

٤٤. أَمَّا قَوْلُكُمْ أَلْ كُلِّ ذَلِكَ كَرَاهِيَةَ الْمَوْتِ فَوَاللهِ مَا بَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجْتُ إِلَى الْمَوْتِ إِلَيَّ وَ أَمَّا قَوْلُكُمْ سُكَاءَ فِي أَهْلِ الشَّامِ فَوَاللهِ مَا ذَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَ أَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ قَهْتِيَدِي بِي وَ تَعَشُّوْا إِلَى صَوْتِي وَ ذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتَلَهُ عَلَى ضَالِحًا وَ إِنْ كَانَتْ تَبَوُّهُ بِأَنَامِهِ. (خطبه ٥٥)

٤٥. وَ لَا تَبْهَجُوا النِّسَاءَ بِأَدَى وَ إِنْ سَتَمَنَّ أَغْرَاضَكُمْ وَ سَبَبَنَّ أَمْرَاءَكُمْ فَإِنَّهُمْ ضَعِيفَاتُ الْقُوَى وَ الْأَنْفِيسِ وَ الْعُقُولِ. (نامه ١٤)

٤٦. فَإِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَيْمًا لِلدُّنْيَا امْرُؤِ ظَاهِرٍ غَيْبُهُ مَهْشُوكٌ سَيْئَرُهُ يَسِينُ الْكَرِيمَ بِمَجْلِسِهِ وَ يَسْفَهُ الْكَلِيمَ بِخَلْطِهِ فَاتَّبَعَتْ أَرْدَهُ وَ طَلِبَتْ فَضْلَهُ اثْنَا عَشَرَ الْكَلْبِ لِلضَّرْبِ بِتَلِيدٍ بِمَخَالِبِهِ وَ يَنْظُرُ مَا يُلْقَى إِلَيْهِ مِنْ فَضْلِ فَرِيْسِيَتِهِ فَأَدْبَعَتْ دُنْيَاكَ وَ أَحْرَقَتْ وَ بِالْحَقِّ أَخَذَتْ أَذْرَكَتَ مَا طَلِبْتَ فَإِنَّ يُمْكِنُنِي اللَّهُ مِنْكَ وَ مِنْ ابْنِ أَبِي سَفْيَانَ أَجْرُكُمْ بِمَا قَدَّمْتُمَا وَ إِنْ تَعَجَّرَا وَ تَبَقَّيَا فَمَا أَمَامَكُمَا سُرُّ لِكَمَا وَ السَّلَامُ. (نامه ٣٩)

٤٧. أَفْ لَكُمْ لَقَدْ سَمِعْتُ عِتَابَكُمْ - أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوْضًا وَ بِالذَّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلْفًا إِذَا دَعَوْتَكُمْ إِلَى جِهَادِ عَدُوِّكُمْ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ وَ مِنَ الدُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ يُرْتَجُّ عَلَيْكُمْ خَوَارِي فَتَمْتَمُونَ - [فَكَانَ] وَ كَانَ قَلْبُكُمْ مَالُوسَةً فَانْتُمْ لَا تَمْتَقِلُونَ مَا أَنْتُمْ لِي بِفَقَةٍ سَجِسِ النَّبَالِيِّ وَ مَا أَنْتُمْ بِرُكْنِ بُعَالِ بِكُمْ وَ لَا زَوَافِرٍ عِزُّ يُفْتَقِرُ إِلَيْكُمْ مَا أَنْتُمْ إِلَّا كِرَابِيلُ ضَلَّ رِعَاتُهَا فَكَلِمًا جَمِعَتْ مِنْ جَانِبِ انْتَشَرَتْ مِنْ آخِرِ لَيْسَ لَعَمْرُ اللَّهِ سَعُرُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ تُكَادُونَ وَ لَا تَكْبِيُونَ وَ تَنْتَقِصُ أَطْرَافَكُمْ فَلَا تَمْتَعِضُونَ لِإِيَّامِ عُنُوكُمْ وَ أَنْتُمْ فِي غَلْفَةٍ سَاهُونَ غَلِبَ وَ اللَّهُ الْمُتَخَالِفُونَ وَ إِيْمُ اللَّهِ إِنِّي لِأَطْلُنُّ بِكُمْ أَنْ لَوْ حَمَسَ الْوَعَى وَ اسْتَحْرَ الْحَوْثُ قَدِ انْفَرَجَتْكُمْ عَنْ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الرَّاسِ وَ اللَّهُ إِنْ أَمْرًا يُمَكِّنُ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ يُعْرِقُ لِحْمَهُ وَ يَهْشِمُ عَظْمَهُ وَ يَقْرِي جِلْدَهُ لَطِظُ عَجْرَهُ ضَعِيفٌ مَا ضَمَّتْ عَلَيْهِ جَوَاحِرُ صَدْرِهِ. (خطبه ٣٤)

٤٨. وَ مَنْ نَامَ لَمْ يُمْ عَنَّهُ. (نامه ٦٢)

٤٩. ر. ك: خطبه ٣٦.

٥٠. وَ لَا تَلْتَفِتُوا لِلرُّومِ إِلَّا غَرَارًا أَوْ مَضْمَضَةً. (نامه ١١)

٥١. أَدْرَسَ هَايَ ذَكَرَ شَدَهُ زَ نَهْجِ الْبِلَاغَةِ بِرِ اسْأَسِ نَسْخِهِ صَبْحِي صَالِحِ بُوْدِهِ، تَرْجَمَهُ اِحَادِيْثِ نَهْجِ الْبِلَاغَةِ اَزْ اسْتَادِ حَسِيْنِ اَنْصَارِيَّانِ اسْتِ كِهْ بِ اَنْدِكِيْ تَصْرَفِ جِهَتْ رَوَائِيْ نُوْشْتَارِ اَوْرَدَهْ شُدَهْ اسْتِ.

٥٢. ر. ك: خطبه ٣٦

٥٣. ر. ك: خطبه ٣٦

٥٤. ر. ك: خطبه ٣٦

٥٥. ر. ك: خطبه ٣٦

٥٦. ر. ك: خطبه ٣٦

٥٧. ر. ك: خطبه ٣٠ و ...